درباره کتاب «بازیچه دست دیگران نشوید» نوشته ژاک ریگارد ترجمه پیمان حسینی

بازیگر یا بازیچه؟

مطصفی ملکیان

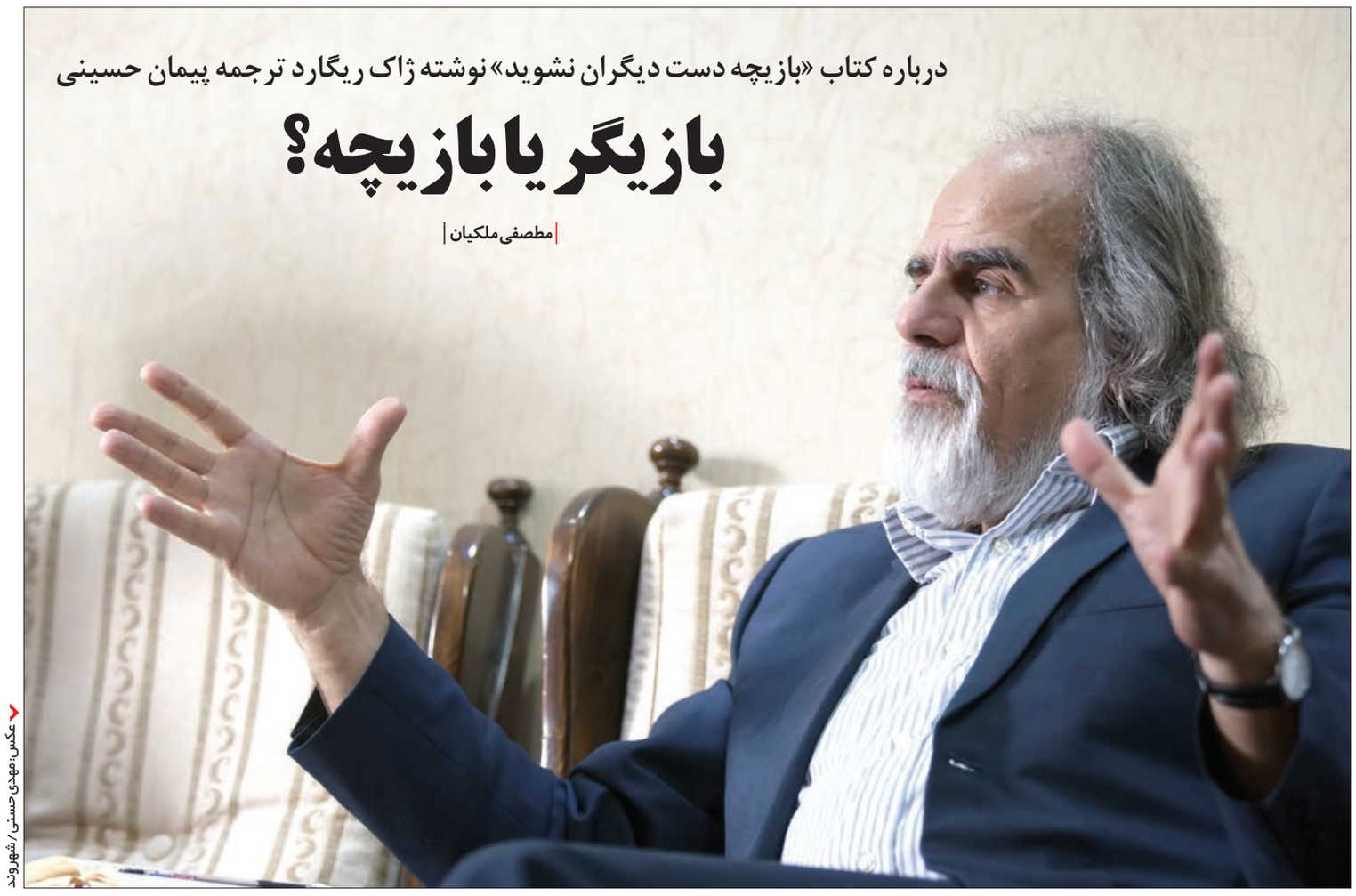

عکس: مهدی حسنی/ شهروند

تمام سخن این کتاب این است که ما در اکثر اوقات در زندگی گمان می‌کنیم خودمان دست به گزینش می‌زنیم. بر سر دوراهی‌ها و سه‌راهی‌ها و چندراهی‌های زندگی گمان می‌کنیم خودمان دست به گزینش می‌زنیم و بنابراین به گفته معروف می‌گوییم سرنوشت‌مان را در چنگ خودمان گرفته‌ایم و در مشت خود داریم. این کتاب می‌خواهد ما را از این توهم بیرون بیاورد و بگوید می‌توانی سرنوشت خودت را در دست بگیری اما این که «می‌توانی» معنایش این نیست که «گرفته‌ای». درواقع سه دسته وادارنده در زندگی وجود دارد که شما را وامی‌دارند به یک سلسله کارهای خاص. شما گمان می‌کنید که خودم این کالا را خریدم، خودم ازدواج کردم، خودم رفتم این شغل را انتخاب کردم، خودم این رشته تحصیلی را انتخاب کردم، خودم این سفر را بر آن سفر ترجیح دادم، خودم با فلان کس قطع ارتباط کردم و دایما می‌گویید خودم و خودم.

البته کمال مطلوب این است که تمام سرنوشت آدم در چنگ خودش باشد ولی به شرط این که بفهمد که سه نیرو هستند که نمی‌گذارند سرنوشت‌تان را در دست داشته‌باشد.

این سه نیرو در حال راندن ما هستند و تا این سه را نشناسیم، همچنان گمان می‌کنیم که خودمان به‌دست خودمان در آن راه می‌رویم. این است که باید این سه گروه کنترل کننده به تعبیر مترجم را بشناسیم. البته من اگر ترجمه می‌کردم می‌گفتم «وادارنده». به‌هرحال از سه گروه وادارنده در این کتاب اسم برده می‌شود. کسانی که شما را وامی‌دارند که این‌جور راه بروید، این‌جا بروید، آن‌جا نروید، این‌جا سخن بگویید، این‌جا سکوت کنید، عزاتان این‌طور باشد، عروسی‌تان آن‌طور باشد و... می‌گوید اگر این سه گروه را بازشناسی نکنید، یک وقتی به خود می‌آیید و می‌بینید کل زندگی‌تان بازیچه دست این سه گروه بوده و گمان می‌کرده‌اید که سرنوشت‌تان در چنگ خودتان است.

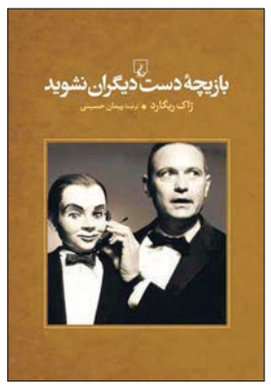

گروه نخست

مؤلف این سه گروه کنترل کننده را درواقع به این صورت تقسیم کرده: کسانی هستند که به تعبیر ایشان ما را کنترل می‌کنند، برای این که به ما نفعی برسانند؛ پدر و مادر به این شکل شما را کنترل می‌کنند و مخصوصا مادر. خواه در این فرآیند به خودشان هم نفعی برسد و خواه به خودشان هیچ نفعی نرسد. نفع خودشان برای این گروه اهمیت ندارد. اهمیت در این است که می‌خواهند به شما نفع برسانند.

ولی به جهت این که به شما نفع برسانند، کنترل‌تان می‌کنند، غافل از این که همین کنترل سبب می‌شود که آن نفع به شما نرسد. این گروه کنترل کننده اول هستند. پس گروه کنترل کننده اول، تو را کنترل می‌کند برای نفع خود تو، خواه به خودشان هم نفعی برسد و خواه نرسد. چیزی که برای این گروه مهم است نفع شماست و خبر ندارند که با این کار دارند جلوی نفع شما را می‌گیرند.

گروه دوم

گروه کنترل کننده دوم کسانی هستند که تو را کنترل می‌کنند برای نفع خودشان؛ خواه به تو نفعی هم برسد، خواه نفعی نرسد. درست عکس گروه کنترل کننده اول. گروه اول می‌خواستند به شما نفع برسانند؛ خواه در این فرآیند به خودشان هم نفعی برسد و خواه به خودشان نفعی نرسد. این گروه بعدی اما درست عکس گروه اول هستند. شما را کنترل می‌کنند برای این که کاری بکنید که به خودشان نفع برسد؛ خواه در این فرآیند به خود شما هم نفعی برسد و خواه نفعی نرسد. درواقع می‌خواهند شما را در راه اهداف خودشان و در راه منافع خودشان کنترل کنند. حالا اگر به خود شما هم نفعی رسید رسید و اگر به شما نفعی نرسید نرسید. ولی می‌خواهند به خودشان نفعی برسانند.

گروه سوم

دسته سوم اما از همه مضرتر هستند؛ کسانی هستند که شما را کنترل می‌کنند برای این که به شما ضرر برسانند. نه این که بخواهند به خودشان نفع برسانند، بلکه بالاتر از این. می‌خواهند به شما ضرر برسانند. اینها دیگر کسانی هستند که از سر دشمنی، کینه، از سر خشم، از سر حسد دارند شما را کنترل می‌کنند. اصلا می‌خواهند شما را به جایی بکشانند که ضرر کنید.

هر سه دسته کنترل‌گر به لحاظ نیات‌شان با هم فرق دارند ولی هر سه در این شریک هستند که نمی‌گذارند زمام اختیار شما دست خودتان باشد. تو گمان می‌کنی داری با روش‌های خودت زندگی می‌کنی با این که آنها با روش‌های‌شان تو را از دور کنترل کرده‌اند.

در این کتاب نخست این موضوعات تبیین می‌شود و بعد از آن شیوه‌ها و شگردهای هر گروه را می‌آورد. پس از آن هم راه‌های مقابله با این شگردهای سه‌گانه توضیح داده می‌شود. کتاب «بازیچه دست دیگران نشوید» نوشته ژاک ریگارد با ترجمه پیمان حسینی از سوی نشر ققنوس چاپ شده است.

هنگام عروس دریایی

شاید عروس دریایی/ نوشته الی بنجامین/ ترجمه آرزو قلی‌زاده/ نشر پرتقال

محمدرضا مرزوقی

«شاید عروس دریایی» با شروعی خیره‌کننده ما را وارد ماجرایی حزن‌انگیز می‌کند که برای «سوزی سوانسون» رخ می‌دهد. روزی در ماه اوت مادر به سوزی خبر می‌دهد که دوستش «فرنی جکسون» هنگام شنا در ساحل غرق شده است. او فقط دوازده‌سال داشته. سوزی که از همان ابتدای روایت معلوم است مغزش متفاوت با دیگر همسن و سال‌هایش کار می‌کند، از معلم‌شان خانم «ترتن» نقل می‌آورد که «اگر هشتادسال عمر کنی، قلبت سه‌میلیارد بار می‌تپد...» بعد از قیاس این عدد بزرگ در ساعت و روز، در انتها به این جا می‌رسد که «چون بعضی قلب‌ها فقط ۴۱۲ میلیون بار می‌زنند. ممکن است گمان کنی خب، این که خیلی زیاد است! اما حقیقت این است که این عدد، فقط می‌شود ۱۲ سال.»

الی بنجامین با این شروع اساسی، از ابتدا به شما می‌گوید با اثری متفاوت طرف هستید. قرار است با شخصیتی متفاوت دست‌وپنجه نرم کنید و روایتی متفاوت اما جذاب و دلنشین، با بار احساسی لطیف و کودکانه پیش بروید.

سوزی فکر می‌کند دوستش فرنی را عروس‌های دریایی نیش زده و به کام مرگ فرستاده‌اند. نوعی عروس دریایی که زهر بسیار کشنده‌ای دارد و دایم در حال بازتولید خود است و هرگز نمی‌میرد. سپس به تحقیقات دقیق علمی و جمع‌آوری اطلاعات از عروس‌های دریایی می‌پردازد. تحقیقاتی کاملا مستدل همراه با رقم و آمار دقیق. با این تفاوت که به نگاه شاعرانه محققی آمیخته است که با موضوع تحقیقش درگیری عاطفی دارد. این عروس‌های زیبا و مرگبار اجازه نداده‌اند تپش‌های قلب نزدیک‌ترین و عزیزترین دوستش از ۴۱۲ میلیون بار بیشتر شود. در همین تحقیقات است که سوزی از یک زیست‌شناس و یک شناگر حرفه‌ای که رکورد شنا را شکسته اطلاعاتی به دست می‌آورد. شناگری که یک‌بار درگیر نیش عروس دریایی شده و نتوانسته به شنا ادامه دهد. اما همان‌طور که در خبرها می‌خواند شناگر معروف بالاخره بعد از درمان، رکوردی را که تصمیم داشته شکسته و مسافتی طولانی در اقیانوس شنا کرده است. او هم تصمیم می‌گیرد دست از تلاش بیشتر برای کشف علت مرگ فرنی برندارد. در ادامه همین تلاش‌هاست که موفق می‌شود با آن دانشمند زیست‌شناس از طریق ایمیل ارتباط برقرار کند و برای دریافتن پاسخ تصمیم می‌گیرد به استرالیا سفر کند. چون زیست‌شناس معروفی که تحقیقات مفصل درباره عروس‌های دریایی دارد در این کشور زندگی می‌کند. بالاخره مجبور می‌شود به خانواده دروغ بگوید و کمی پول کش برود و با پس‌انداز کمی که دارد بلیت اینترنتی و ارزان سفر به استرالیا برای خودش رزرو کند. اما وقتی در فرودگاه با سوال مامور باجه که از او پاسپورت و مدارک می‌خواهد مواجه می‌شود تازه پی می‌برد که سفر به کشوری دیگر برای دختری دوازده‌ساله به تنهایی امکان‌پذیر نیست. او حتی به روادید سفر هم فکر نکرده بوده. ماموران فرودگاه خانواده را در جریان می‌گذارند و مادر به فرودگاه می‌آید و تازه در جریان سفر دخترش و علت این سفر و اندوهی که تمام این مدت روی قلب کوچکش سنگینی می‌کرده، پی می‌برد.

«شاید عروس دریایی» در عین حال که رمانی است با نگاهی فلسفی به جهان، آن هم جهان پیرامون دختری دوازده ساله که برای نخستین بار با مسأله لاینحل مرگ مواجه شده، اما از ساختاری ساده و روایتی روان و سیال برخوردار است. البته نه به معنی سیال ذهن، بلکه سیالی نهفته در پس داستانی که سراسر شناور است در اقیانوسی پر از ارواح زیبا و موذی که نام‌شان عروس دریایی است. سوزی گرچه نگاهی متفاوت و حتی کمی پیشتر و بالاتر از سن خود به جهان دارد و ذهنش انبانی از سوالاتی است که یک انسان عادی با نگاه عادی به جهان هرگز درگیر آن نمی‌شود، اما این پیچیدگی ذهنی صرفا به جملات و سوالاتی که طرح می‌کند و چیدمان این سوالات و استدلال‌هایی که برای مسائل پیرامونش در کنار هم می‌چیند، خلاصه شده است. درواقع نویسنده با هوشمندی تمام اجازه نداده پیچیدگی داستانش به شکلی سطحی و قشری در ساختمان و ظواهر آن خودنمایی کند. به همین دلیل می‌توان کتاب را یک‌نفس خواند. در حالی که سوالات سوزی سوانسون و کشفیات هر روزه‌اش درباره هستی، جهان، زندگی، مرگ و درنهایت عروس‌های دریایی در تمام مدت خوانش اثر سلول‌های مغز را به چالش می‌کشند؛ چالشی که طعمی از تفاوت در نگاه به جهان پیرامون دارد. مطمئنا اگر این کتاب را نویسنده‌ای در ایران نوشته بود در وهله نخست از طرف دوستان منتقد و نویسنده با این سوال و انتقاد مواجه می‌شد که یک نوجوان دوازده ساله چطور می‌تواند چنین ذهنیت و استدلال‌هایی داشته باشد و حتی از آن کمتر چطور می‌تواند این‌طور روایت کند و حرف بزند. شاید گاهی ایراد از نویسنده باشد. مطمئنا قدم بزرگ برداشتن نیاز به آماده‌سازی مسیر دارد. الی بنجامین مسیر رسیدن به چنین شخصیتی را طوری هموار کرده که چنین سوالاتی نمی‌تواند در داستان بی‌پاسخ بماند. درواقع خود نویسنده اعتمادی در رسیدن به هدف داشته که این اعتماد نگذاشته پشتش خالی شود و سوالی بی‌پاسخ بماند. یا اگر سوالی هم بی‌پاسخ می‌ماند در مجموعه‌ای از سوالات بزرگ‌تر بی‌اهمیت به‌نظر می‌رسد. مسیر که هموار باشد و از پی‌ریزی محکمی برخوردار باشد، داستانی با این همه مبحث پیچیده و سوال‌برانگیز راهش را طوری طی می‌کند که سوالات اضافی و خارج از داستان ذهن مخاطب و گاه منتقد را درگیر نکند. سوزی در جایی می‌گوید: «درست است که انسان‌ها در کره زمین، تازه‌وارد محسوب می‌شوند، درست است که ما موجودات ضعیفی هستیم، اما تنها کسانی هستیم که می‌توانیم تصمیم بگیریم تغییر کنیم.»

از عشق و کینه

دختر گل لاله/ ماگارت دیکنسون/ ترجمه سودابه قیصری/ نشر آموت

مارگارت دیکنسون متولد سال ۱۹۴۳ در انگلستان است. از او ۳۰ کتاب منتشر شده که «زمین را شخم بزن»، «دانه‌ها را بکار و محصول را برداشت کن»، «عمارت فیرفیلد»، «دختر ماهیگیر» و «هوادار حق زنان» از جمله آنها هستند. رمان‌های او همیشه جزو پرفروش‌های ساندی تایمز هستند و ماجرای رمانی هم که به تازگی از سوی نشر آموت از این نویسنده روانه بازار شده جالب و خواندنی است. مدی مارچ، به‌عنوان نوزاد یتیمی که پشت درهای یتیم‌خانه رها شده، مجبور است برای زندگی بجنگد. بنابراین وقتی به مزرعه فیوفارم می‌رود و از طرف فرانک براکنبری و خانواده‌اش مورد استقبال قرار می‌گیرد، این برخورد را شروعی دوباره برای خود فرض می‌کند. کار کردن در مزرعه سخت است اما وقتی برای نخستین‌بار در زندگی باور می‌کند مایکل، پسر مزرعه‌دار واقعا عاشق او است، حتی کینه خدمتکار خانه، خانم ترومبریج، نمی‌تواند خوشبختی او را خدشه‌دار کند. زمستان سختی، مزرعه را نابود و زندگی براکنبری‌ها را تهدید می‌کند. به نظر می‌آید همه چیز از دست رفته تا این که مدی ایده‌ای را مطرح می‌کند که می‌تواند همه آنها را از فقر نجات بدهد. «دختر گل لاله» در ۵۸۴ صفحه با ترجمه سودابه قیصری از سوی نشر آموت چاپ شده است.

رابطه‌ای که گسسته خواهد شد

عقرب باد/ نازنین جودت/ انتشارات برکه خورشید

علیرضا رحیمی موحد

رمان عقرب باد را به لحاظ محتوایی می‌توان مورد واکاوی قرار داد تا مولفه‌های فرمی‌اش. بنابر این ادعا دو مولفه محتوایی که ارجحیت بیشتری نسبت به سایر موارد دارد، در این متن مورد تحلیل قرار خواهد گرفت: نخست باروری‌ای که موجب پاکسازی می‌شود (باروری پاکساز) و دوم بلوغ در رابطه با مادر.

این دو مورد هم‌پوشانی‌هایی نسبت به یکدیگر دارند که در تحلیل‌شان گفته خواهد شد. هم حوریا و هم ارشک در باروری پاکساز اشتراک دارند. به تعبیری حوریا الگوی زنی را دارد که ورای نقش جنسی‌اش باید نشان دهد که زن به‌طور درونی بر امر طبیعی خودش غلبه کرده (با تن دادن به تنهایی و جدا نگه‌داشتن خودش از هر مردی) تا این باروری را که صرفا تولید پسری است که باید بعدا به‌عنوان کسی به منصب و جایگاه پادشاهی بنشیند، تثبیت کند. گویی جنسیت و زن بودن حوریا در گرو به دنیا آوردن ارشک است و اگر این گونه نمی‌شد این باروری او را به جایی نمی‌رساند و درواقع اصلا اهمیتی نداشت. به عبارتی زن‌بودنش زمانی تطهیر می‌شود که ارشک را باردار شده، این مسأله به این جا ختم نخواهد شد، بلکه او باید غایتی را در نظر داشته باشد مبنی بر به ثمر رساندن ارشک. در این مسیر او نه فقط ارشک را به دنیا می‌آورد، بلکه باید او را به غایتی برساند که همانا پادشاهی و سلطنت او است.

این جاست که او در پی این باروری به نوعی پاکسازی نائل می‌آید. یعنی حوریا باید فرزندی به دنیا بیاورد تا هم ماندگاری خودش در متن تثبیت شود و درعین حال با این تولد، نیمه انسانی‌اش کمرنگ شده و نیمه غیرانسانی‌اش پررنگ شود. درواقع زایایی او موجب پاکسازی او از نیمه انسانی‌اش می‌شود. البته نیمه غیرانسانی حالتی اسطوره‌ای به خود می‌گیرد و اختیار را از او سلب می‌کند. این عدم انتخاب او را از لغزش دور می‌کند، چراکه لغزش حاصل انتخاب است و در موقعیت داستانی همین زدوده‌شدن نیمه انسانی موجبات تطهیر او به‌عنوان یک مادر آرمانی می‌شود. این مادر از آن سو آرمانی است و غیرانسانی که جنسیتش دیگر معنایی ندارد و نیمی از طبیعتش که همسرگزینی است از او گرفته شده. ارشک هم به نوعی با این باروری و باری که به‌عنوان شیخ بادزار با خود حمل می‌کند، سرنوشتی مشابه حوریا دارد. ارشک هم باید به بلوغ برسد تا پس از بلوغ شیخ بادزار شود. بلوغ نیز تولدی دوباره است. گویا او هم تا شیخ بادزار نشود و این باروری را به ثمر نرساند، درونش از اهریمنی درونی که در صفحه ۱۴۰ حوریا به آن اشاره می‌کند، پاک نمی‌شود. حوریا می‌گوید ارشک قبل از بیماری برای خودش دردسر درست کرده. می‌ترسد که توانایی او انرژی‌اش را هدر بدهد و وقتی اهریمن‌های درونش می‌خواهند بر او تسلط یابند توان مقابله نداشته باشد. بنابراین او هم طی رسیدن به بلوغ و باروری‌اش که باید موجب پاکسازی او شود، نیمه انسانی‌اش را از دست داده و شیخ اجنه خواهد شد. بنابراین ارشک هم در تقابل دو نیمه انسانی و غیرانسانی، در مرحله اجبار و عدم اختیار، نیمه غیرانسانی‌اش تثبیت می‌شود.

مفهوم بلوغ و رابطه این بلوغ با مادر: در این رمان رابطه پسر و مادر نقشی محوری در متن دارد. به تعبیری مادر در رسیدن پسرش به بلوغ همان گونه که در بخش پیشین گفته شد، نقش بسیار مهمی دارد که اگر نباشد پسر به بلوغ نخواهد رسید. در این راستا بلوغ همان رشد و استقلال عاطفی معنا پیدا می‌کند، یعنی پس از مرارت‌ها و مشقت‌هایی که حوریا و ارشک می‌کشند، بلوغ حاصل خواهد شد. اما فرآیند این بلوغ امری قابل تحلیل است که البته در جاهایی این فرآیند بلوغ در متن قابل نقد است که به آن پرداخته خواهد شد. ارشک باید بلوغ یابد و در پی این بلوغ است که مواجهه‌ای غریب را باید تجربه کند؛ مواجهه با فقدان مادر. به تعبیر علمی او باید با فقدان ابژه بنیادین مواجه شود که ابژه مسرت‌بخش مادر است. درواقع محور رشد عاطفی ارشک عبارت است از توانمندشدن او به زندگی مطابق با مقتضیات اصل واقعیت یا به عبارت دیگر تن در دادن به واقعیت فقدان مادر. اما در آغاز او از رویارویی با این فقدان هراس دارد و از این که سخت به مادر یا همان ابژه مسرت‌بخش لطمه‌ای بزند و خواهان فقدان او باشد احساس گناه می‌کند و دچار اضطراب افسرده‌ساز می‌شود.

درواقع ارشک با رسیدن به مقام شیخ بادزار باید به مادرش صدمه بزند. این فقدان موجب رشد و استقلال عاطفی او خواهد شد. ارشک ناخودآگاهانه با انتخاب‌هایش مادر را به خطر می‌اندازد. مانند انتخاب ماهی یا دیگر انتخاب‌ها در مسیر رسیدن به منصب. این انتخاب او است که با وجود علاقه و عشقش به مادر که مدام از مادرش مراقبت می‌کند و به فکر سلامتی او است، باید با فقدان مادر به استقلال و رشد عاطفی برسد. آن پرستاری‌ها و مراقبت‌های او در راستای تسهیل چنین اضطراب افسرده‌سازی است که نسبت به مادر دارد. ارشک با مراقبت‌های هر روزه‌اش می‌خواهد احساس گناهی که میلش به فقدان مادر، به او تحمیل می‌کند را برطرف سازد ولی درنهایت باید این فقدان اتفاق بیفتد. و اما چند نقد در راستای شکل‌گیری فرآیند بلوغ در رابطه با مادر را نیز باید مطرح کرد. بلوغ امری آستانه‌ای است که نه بزرگسالی است و نه کوچکسالی. بنابراین پس از بلوغ و استقلال عاطفی، فرد تازه به عرصه آزمون‌ها وارد می‌شود و به نوعی بلوغ آغاز راه پرمخاطره آینده است. اما ویژگی ارشک به گونه‌ای است که پس از بلوغ هیچ اهریمن درونی و بیرونی بر او اثری نخواهد گذاشت. بلوغ به معنای پختگی نیست، بلکه به معنای آغاز مسیر پختگی است.

دوم این که بلوغ و رشد عاطفی هنوز به مرحله رشد عقلانی وارد نشده و این امر آستانه‌ای هیچ‌گاه نمی‌تواند غایتی را به‌طور محرز در نظر بگیرد. درواقع مسیر پس از بلوغ به همان اندازه بلوغ یک بزنگاه نیست که به سرعت غایتی را در نظر بگیرد. بنابراین نمی‌توان برای بعد از بلوغ غایتی را همچون غایتی که برای ارشک به‌عنوان شیخ بادزار لحاظ شده، در نظر گرفت که بلافاصله بعد از بلوغ به غایت زندگی‌اش نائل شود. در نتیجه قرار گرفتن ارشک در امری از پیش داده شده (به سلطنت رسیدن) دلیلی است تا نگاه تقدیرگرایانه‌ای بر سراسر متن سایه بیندازد که شخصیت‌ها را از کنش‌مندی دور می‌کند تا سرنوشت برای آنها تصمیم‌گیری کند و نه خودشان.

پایان های غریب

گیلاس‌های نرسیده خانه حاج‌فتاح/ فرزاد فروتنی/ نشر امرود

مجموعه داستان فرزاد فروتنی ادامه رویکرد داستان‌نویسان جوانی است که اوایل دهه هشتاد چند مؤلفه را مدنظر دارند: نخست: کمرنگ کردن عنصر «زبان» و دور شدن از این محوریت چندان که شما در داستان‌ها و رمان‌های این نسل «زبان» را هم‌پایه با دیگر عناصر ادبیات داستانی می‌بینید. دوم: تمرکز روی «ماجرا» و «قصه‌گویی». داستان‌نویسی ایران در دهه هشتاد به سمت ایجاد پیرنگ و پلات‌هایی رفت که به لحاظ ساختار دراماتیک، ساده‌تر باشد. شروع و اوج و پایان غالبا در آنها برای کشش مخاطب طرح‌ریزی شد و نویسنده به جای استفاده از شیوه‌های روایی بکر و بدیع و دشوارخوان، تلاش بر قصه‌گویی دارد. سوم: دور شدن از ذهنیت‌گرایی و توجه به دنیای بیرون. چهارم: رئالیسم، سبک غالب این نسل است و همچنان هم پرطرفدار و بی‌رقیب پیش می‌رود. موارد دیگری هم البته می‌شود به این تحلیل اضافه کرد اما مقصود این است که «گیلاس‌های نرسیده خانه حاج‌فتاح» هم از این قاعده مستثنا نیست. فرزاد فروتنی در این مجموعه تلاش می‌کند قصه بگوید، بحران را بر پایه روابط انسانی پیش ببرد، زبان را صرفا برای پیش بردن داستان به کار بگیرد و درنهایت در اوج یا پایان داستان، ضربه‌زننده باشد. در این سعی و تلاش، موفق هم عمل می‌کند و هیچ‌کدام از داستان‌هایش به ملال بعضی آثار امروز ادبیات داستانی دچار نیستند. هرچند گاهی ممکن است الگویی تکراری به کار بسته باشد. به‌عنوان مثال می‌توان به داستان دوم اشاره کرد که الگوی روایی آن دقیقا مشابه «زخم شمشیر»، اثر نویسنده شهیر آرژانتینی، بورخس است. در داستان نخست هم غریب‌گردانی و تعلیق را در شیوه روایی به کار می‌گیرد؛ به این نحو که روایت را از طریق مونولوگی بلند پیش می‌برد و بعد وارد داستان می‌شود. هرچند به نظر می‌رسد بیشتر شیوه‌ای دکوراتیو باشد و با کوتاه شدن آن هم ضربه‌ای به داستان وارد نمی‌شود. بعضی داستان‌ها هم عن‌قریب است که به یک داستان فوق‌العاده تبدیل شوند اما نویسنده به نظر کمی محافظه‌کار است؛ مثل داستان «گیلاس‌های نرسیده خانه حاج‌فتاح». با تمهیدی دیگر احتمالا شروع جذاب آن به چنان پایان معمولی ختم نمی‌شد. با تمام این حرف‌ها مجموعه فرزاد فروتنی خواندنی است و چنان جذاب و بی‌ادعا می‌نویسد که هر منتقدی را به تحسین وامی‌دارد. این کتاب از سوی نشر «امرود» منتشر شده است.